نظام

[1]

مفردات، با هم یک امر ِمنضم ّدرست نمی‌کنند؛ یک **نظام** درست می‌کنند. ببینید، کتاب‌هایی که در قفسه می‌چینید،نظام درست نمی‌کنند. کنار هم است. یک پاکتی که پر از عدس است، پر از لوبیا است، نظام درست نکردند، ولو مُنضَمّند؛ کنار همند. به خلاف مفردات کلام. مفردات کلام، این طور نیستند که بگویی انسان، بقر، ضَرَب ِزید. این ها به هم منضمّند، اما کلام نیستند، سیاق هم ندارند.

گشتالت

آلآنیه‌ا یک بحث دارند: گشتالت[2].گشتالت،مبنایش این است- ولو این ها مطالب فطری هم هست، ولی هر کدام را جدا جدا اسم برایش می‌برند، حرف می‌زنند، تفصیل برایش می‌آورند- که کل، چیزی زائد است بر مجموع ِاجزا.

انواع رابطه کل با اجزاء

در مباحثه اصول-قبل از اینکه من این مبنا را ببینم- مدتی راجع به همین صحبت کردیم. در یک فضا درست است، قبول هم داریم که لیس الکل ّالا الاجزاء بالاسر،اما این بخشی از کار است. کل «دو تا پیچ»،لیس الا ّالاجزاء بالاسر.

اما «پیچ و مهره»، کل ّش لیس الا الاجزاء بالاسر؟ نه، «پیچ و مهره» یک کار ِعلاوه‌ای دارد انجام می‌دهد.در بحث صحیح و اعم چندین روز راجع به آن صحبت کردیم که ترکیب ِصلاه چه طور است؟ اقل و اکثر ارتباطی چه طور است؟ با اقل ّو اکثر استقلالی چه فرقی دارد؟ اقل ّو اکثر استقلالی هم انضمام است. لیس الا الاجزاء بالاسر. اما اقل و اکثر ارتباطی می‌گویی کل، یک چیزی است که فرق می‌کند با اجزاء بالاسر. یک چیزی برای خودش دارد.

ترکیب ِارگانیک همین است. واقعا ً بدن انسان، لیس الا ّ عضوهای جدا جدا منضم ّبه همدیگر؟ نه. بدن یک چیزی است برای خودش. لذا می‌گوییم عضو، عضو است. این طور نیست که ۵ تا عضو کنار هم بگذارند، بشود کل ّو تمام؛ انضمام نیست. عضویت، یک نحو تعاون است. همدیگر را نگه می‌دارند. همین دست سبب می‌شود این بدن زنده بماند، قلب کار بکند، همان کار ِقلب سبب می‌شود این دست زنده بماند. تعامل در بقای همدیگر،دارند.

---

[1] سؤال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[2] هیئت‌نگرای گشتالت، نام مکتبیست در روانشناسی و نیز نام گروهی کوچک از روانشناسان آلمانی پیرو این مکتب در اوایل سده ٔبیستم میلادی، که نظریات ماکس ورتهایمر را مبنای کار

خود در زمینه بررسی یادگیری قرار دادند. بنیانگذاران این نهضت، ماکس ورتایمر(۱۹۴۳–۱۸۸۰) و همکاران دیگرش به نام‌های ووفگانگ کُهلر (۱۹۶۷–۱۸۸۷) و کورت کافکا (۱۹۴۱–۱۸۸۶) بودند و احتمال این نهضت پس از انتشار مقاله ماکس ورتایمر دربارهٔ حرکت آشکار در ۱۹۱۳ شکل گرفت.

نام این مکتب از واژهٔ هیئت یا گشتالت (به آلمانی: Gestalt) گرفته شده است که در آلمانی به معنای شکل و هیئت است. روانشناسان گشتالت، معتقد بودند که گرچه تجربه‌های روانشناختی از عناصر حسی نشان می‌شوند، اما باخود این عناصر تفاوت دارند. روانشناسان گشتالت معتقد بودند که کل را گاهی زمانی، چیزی به تجربه می‌افزاید که در داده‌های حسی وجود ندارد و آنها آن چیز را سازمان (organization) نامیدند و همانطور که بیان شد گشتالت در آلمانی به معنی سازمان است. طبق نظریه گشتالت، ما دنیا را در کل‌های معنادار تجربه می‌کنیم و محرک‌های جداگانه را نمی‌بینیم و کلاً هرآنچه می‌بینیم محرک‌های ترکیب یافته در سازمان‌ها (گشتالت‌ها) یی است که برای ما معنی دارند.

طبق این نظریه، کل ِهر چیزی، فراتر از مجموع اجزای آن است. برای مثال ما با گوش فرادادن به نتهای مجزای یک ارکستر سمفونی، قادر به درک تجربه گوش دادن به خود آن نیستیم و در حقیقت موسیقی ِحاصل از ارکستر چیزی فراتر از مجموع نتهای مختلفی است که توسط نوازندگان مختلف اجرا می‌شود. آهنگ، دارای یک کیفیت منحصر به فرد ترکیبی است که با مجموع قسمتهای آن متفاوت است.

گشتالت به معناهای کل، شکل و فرم ترجمه می شوند و بر اساس این تئوری، کل بزرگتر از مجموع اعضاست.این جمله به این معنا است که با وجود اینکه هر قسمت خاص دارای معنای ویژه خود می باشد ساختار کل می تواند به آن معنای کامل ببخشد. این توضیح به این معناست که ذهن ما به طور خود به خودی سعی دارد تا داده های بصری را ساده کرده و به عنوان نتیجه معنای کل جایگزین بخش های مجزا دیده خواهد شد. در حالی که بخش های مجزا می توانند دربرگیرنده معانی کامل متفاوتی باشند کل قادر است تا به یک معنای کامل جدیدی از معانی اجزا منحرف شود.(همان)

بازبینی #1
ایجاد شده 19 مارس 2025 15:36:13 توسط ... .
به روزرسانی شده 19 مارس 2025 15:36:36 توسط ... .